

جلسه 72

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا فداء و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

خب اين فصل ثانی بحثش تمام شد. اين نکته‌ای را اصلاحی بايد عرض بکنم در صفحه 60-59 بياوريد آقايان آن جا؛ آن جا وقتى که اقوال را ذکر می‌کنند «النظريات فى الاعتراف بالشخص الاعتبارى»، نظريه اولی اين بود که مطلقاً معترف است. نظريه ثانيه: «الاعتراف بالشخص الاعتبارى المنطبق على الشخص الحقيقى فى جميع الحقوق و فى غيره فى بعض الحقوق» اين هم نظريه ثانيه بود. نظريه ثالثه که در صفحه 60 است «الاعتراف بالشخص الاعتبارى للدولة و لما كان موجوداً فى عصر المعصومين. اين غلط است. اين «و لما» ييش غلط است. در قول ثانی در عنوان نباید اين باشد. قول ثانی، ثالثه اين است. که فقط می‌گويد اعتراف به شخص اعتبارى دولت می‌کند که... البته اگر عبارت که «كان موجوداً» در عصر معصومين، بعد هم هست، بوده. و الا اين اضافه چون موهم خلاف است. بايد آن قسمت حذف بشود و هم‌چنين آن وقت عرض کردم در عبارت «و بعض الاشخاص الاعتباريين الآخريين» تا آخر عبارت، آن هم بايد حذف بشود. «و بعض الاشخاص الاعتباريين الآخريين ممّا كان موجوداً فى عصر المعصومين» عليهم السلام بايد حذف بشود. و الا اگر اين جور باشد فرقى بين اين قول و قول چهارم نيست. افتراق بين قول سوم و قول چهارم اين است که قول سوم می‌گويد فقط دولت. قول چهارم می‌گويد چى؟ می‌گويد هر چيزى که در زمان معصومين بوده، دوله کان أم غير دوله، آن‌ها را ما قبول داريم و هر چى که در زمان معصوم نبوده ديگه می‌گويم نه، اين قول چهارم بود که آن جا عرض کرديم. بعد در صفحه 102 آن جا هم اين عبارت؛ اين جور بود ديگه «قد يفصل ... در صفحه 102 «دليل نظرية الثالثة؛ قد يفصل بين الشخص الاعتبارى للدولة وبين غيره من الاشخاص، فيقال بأن الشارع قد تقبل الشخص الاعتبارى للدولة و أمّا غيره فيفصل؟»، ثالثه اين نبود. «و أمّا غيره فلا» فلذا اين يفصل تا آن كالشركات الاعتباريه بايد حذف بشود. آن وقت «و مستند هذا التفصيل» يعنى آن‌هاى که دليل

سوم را می‌گویند. تفصیل‌شان چیه؟ می‌گوید دولت را قبول داریم، غیر دولت را قبول نداریم. مستندش چیه؟ «و مستند هذا التفصیل اَمَّا (این‌جا من اضافه کردم. این‌جوری می‌شود عبارت). اَمَّا فی غیر الدولة فلعدم الدلیل» در غیر دولت ما دلیل نداریم. «و اَمَّا فی الدولة» به‌خاطر روایات که این روایات به دو طایفه تقسیم می‌شود. باید عبارت این‌جوری بشود.

س: 4:21

ج: بله؟

س: ...

ج: پس این‌جوری شد. «و اَمَّا غیره فلا، و مستند هذا التفصیل اَمَّا فی غیر الدولة فلعدم الدلیل» در غیر دولت چرا نمی‌گوییم شارع اعتراف نکرده؟ تصرفاتش نافذ نیست؟ چون دلیل بر آن نداریم. و اما در دولت چرا می‌گوییم؟ به‌خاطر دو طایفه از روایات که از آن استفاده می‌خواهیم بکنیم. یعنی قائل به این نظریه در دولت می‌گوید روایات وجود دارد. اما در غیر دولت می‌گوید آقا دلیلی نداریم، روایاتی وجود ندارد، پس بنابراین در آن‌ها ثابت نیست. در دولت ثابت است. خب این صاحب نظریه ثالثه این را می‌گوید که خب جوابش هم داده شد دیگه. خب این یک اصلاحی بود که باید انجام می‌شد.

«الفصل الثالث: شروط الاعتراف بالشخص الاعتباری فی الفقه الإسلامی» خب حالا ما که به‌حسب دلیل اول گفتیم که اثبات شد که شخص اعتباری را شارع اعتراف فرموده و تصرفات او را هم نافذ قرار داده. و هم‌چنین یک دلیل دیگر، تقریباً یک دلیل و نصفی ما برای این اقامه کردیم. حالا آیا اعتراف شارع در شخص اعتباری مشروط به شرائط است یا نه؟ از ادله استفاده می‌شود که بله. اعتراف شارع به شخص اعتباری مشروط به یک شرائط ویژه‌ای هست که بیان می‌شود. «الاعتراف الشرعی بالشخص الاعتباری علی نحو الإطلاق أو التفصیل كما مرّ فی المبحث الثالث مشروط بشروطهم» اعتراف شرعی به شخص اعتباری حالا یا به‌نحو اطلاق که نظریه اولی بود یا به‌نحو تفصیل که نظریه ثانیه و ثالثه و رابعه بود. علی‌ای حال اعتراف چه به آن اطلاق و چه به آن تفصیل؛ این مشروط است به شروطی که بعض این شروط مشترک است بین انواع

مختلفه‌ای از شخصیت‌های اعتباری است. «ونعبر عن هذه الشروط» که مال همه جا هست «بعنوان: الشروط العامة»؛ هر شخص اعتباری، بانک باشد، صندوق باشد، شرکت باشد، تأمین اجتماعی باشد، و هر چیز دیگری باشد می‌گویید یک شرط عامّه دارد. مثلاً باید مؤسّسین آن بالغ باشند. عاقل باشند، رشید باشند، محجور نباشند، مثلاً این‌ها شروط عامّه‌اش هست. «كمشروطية المؤسسين بالبلوغ والرشد وأمثال ذلك». مثل این‌که مختار باشند، مکره نباشند، مضطر نباشند و هكذا. «وبعض الشروط خاصة ببعض الأشخاص الاعتباريين» بعضی از شروط هم اختصاص دارد به بعضی اشخاص اعتباری «كشروط الحاكم» مثلاً می‌گوید عادل باشد. خب این را دیگه ما نمی‌آییم در مؤسّسین بانک بگوییم باید عادل باشد. یا آن‌جا مثلاً بگوییم حاکم باید مسلم باشد، شیعه باشد، موالی اهل بیت باشد اگر می‌خواهد به مملکت شیعه مثلاً فرض کنید حکومت بکند. خب این را که نمی‌آییم بگوییم که مثلاً یک صندوقی می‌خواهند تشکیل بدهند برای فرض کنید بینوایان، آن‌جا مسیحیان نمی‌توانند، یا مخلوط؛ مسیحی و شیعه با همدیگر نمی‌توانند، بیایند یک صندوقی تشکیل بدهند، پول توی آن بریزند، به بینوایان کمک کنند. آن‌جا که این حرف را نمی‌زنیم. پس بعضی از شروط عامّه است، در تمام موارد می‌آید. مثل بلوغ و اختیار و عدم إكراه و عدم اضطرار. بعضی از شروط مال بعض موارد خاصه هست. به آن‌ها می‌گوییم شروط خاصّه. وبعض الشروط خاصة ببعض الأشخاص الاعتباريين كشروط الحاكم ونعبر عنها» از این شروط خاصه «بعنوان: الشروط الخاصة، ونُوكلُ یا نُوكَلُ بحثها إلى أبوابها الخاصة في الفقه». می‌گوید ما این شروط خاصه‌ی حاکم چیه، فلان است، این‌ها ایکال می‌کنیم به ابواب اختصاصی آن در فقه، دیگه آن‌جا بیان می‌شود. دیگه این‌جا ما این شروط حاکم چیه امثال این‌ها را بیان نمی‌کنیم. «فما يستحق أن نعطف عنان البحث إليه هو الشروط العامة وهي أربعة» آن‌چه که استحقاق دارد که عطف کنیم و بگردانیم سررشته قلم را به سوی او که این‌جا باید بحث آن را بکنیم شروط عامّه است «و هي أربعة»، حالا این شروط عامّه چهارتا است. «الشرط الأول: أهلية الأشخاص الطبيعيين المؤسسين للشخص الاعتباري من جهة البلوغ والرشد والاختيار». کسانی که می‌خواهند بیایند یک شخص اعتباری را تأسیس کنند، به وجود بیاورند، این‌ها باید بالغ باشند، رشید باشند، یعنی مصالح و مفاسد را درک

بکنند و مختار هم باشند. یعنی روی إکراه که شمشیر بالای سرشان گرفته باشند، تهدید شده باشند که اگر نکنی فلان کار، فلان عقوبت را به سر تو می آوریم نه. همین طور که بیع مکره باطل است تأسیس یک مؤسسه یا یک بانک یا یک شرکتی که با زور اسلحه بالای سرش گرفتند و گفتند اگر نکنی می کشیم تو را یا اموال تو را غارت می کنیم یا می سوزانیم، یا چی می کنیم، آن ها هم به درد نمی خورد.

س: 10:28

ج: بله؟

س: ...

ج: دیگه وقتی رشد را گفتیم، رشید که نمی تواند عاقل نباشد. البته ذکرش هم بد نیست. ولی چون دیگه مستغناً عنه هست. یعنی یک چیزهایی شرط دارد می شود که قهراً باید عاقل هم باشد. «تنشأ الشخصیات الاعتباریة كالشركات القانونیة والمؤسسات الخیریة» مؤسسات خیریه ای که اعانت می کند به فقراء، به مستمندان، به ایتام و امثال ذلك». «والجمعیات» جمعیت هایی که به اغراض مختلفه ای پیدا می شوند مثل احزاب مثلاً «وما شابهها» و هر چی که شبیه این امور هست. مثل ممکن است مؤسسه نباشد، مثل بانک باشد مثلاً. این «تنشأ الشخصیات الاعتباریة فی كثير من الأحيان بواسطة عدد من الأشخاص الطبیعیین». در بسیاری از اوقات انشاء می شود و ایجاد می شود به واسطه ای عده ای از اشخاص طبیعیین. «ولذلك فإن شروط نفوذ تصرفات الشخص الطبیعی، كالبلوغ والرشد وعدم الإکراه»، این عدم الإکراه همان معنای اختیار داشتن است. این «تعتبر أيضاً فی الأشخاص الطبیعیین المنشئین للشخص الاعتباری»؛ این بلوغ و رشد و عدم و إکراه معتبر است در اشخاص طبیعی که انشاء می کنند شخص اعتباری را «أی أنه لو افترضنا أن عدداً من الأشخاص غیر البالغین أو السفهاء اجتمعوا لتأسيس شركة قانونیة أو مؤسسة أو جمعیة، فإنها» آن شرکت و مؤسسه و جمعیت «غیر معتبره شرعاً و تصرفاتها غیر نافذة. وكذلك الحال لو افترضنا وقوع الإکراه مع بلوغ المدير و ر شده و اختیاره». و هم چنین اگر فرض کنیم وقوع إکراه را بر آن مؤسسیین با فرض بلوغ مدیر و رشد مدیر و اختیار مدیر، یعنی چی؟ یعنی یک مؤسسه ای درست می کنند. اما چه کسانی؟ غیر بالغین. مثلاً

عده‌ای نوجوان‌های ده دوازده ساله، چهارده ساله، هنوز سن بلوغ نرسیدند و بالغ نشدند. نه به سن و نه به امارات آخر، بالغ نشدند. حالا این‌ها می‌آیند می‌گویند آقا، ما یک مؤسسه‌ای می‌خواهیم تشکیل بدهیم، مدیرعامل آن هم آقای زید قرار می‌دهیم که آقای زید هم بالغ است هم عاقل است هم رشید است هم غیرمکره است، فلان. این این‌که مدیرعاملش یک آدمی است که واجد شرایط است، مبرر این نمی‌شود که مؤسسینی که بالغ نیستند اما عمل‌شان معتبر باشد. باید خودشان که می‌خواهند بیافرینند این شرکت را، باید خود آن‌ها شرط بلوغ را داشته باشند، شرط رشد را داشته باشند، شرط عدم إکراه را داشته باشند تا این‌که این مؤسسه بتواند برپا بشود. البته وقتی برپا شد آن وقت خب مدیرعاملش هم البته باید آدم عاقل باشد، بالغ باشد، رشید باشد، چه باشد. می‌فرمایند که «و کذلک الحال» یعنی تصرفات آن‌ها، آن مؤسسین نافذ نیست. اگر فرض کنیم وقوع إکراه برای آن‌ها مع بلوغ مدیر و رشد مدیر و اختیار مدیر، مدیر درست است شرایط را دارد اما مؤسسین ندارند. فلذا شارع قبول ندارد آن مؤسسه را. خب «وجوه اشتراط البلوغ والرشد» حالا به چه دلیل شما این حرف را می‌زنید؟ می‌گویید وقتی شارع اعتراف می‌کند که بالغ باشد، رشید باشد، مکره نباشد، به چه دلیل می‌گویید؟ دلیل آن عبارت است از روایاتی که آن‌ها فرموده؛ امر شخص وقتی نافذ است که بالغ باشد. که دلالت می‌کند که تا بالغ نشده شارع امر او را، کارهای او را نافذ نمی‌داند. خب یکی از کارهای همین تأسیس شرکت‌ها است و امثال ذلک. می‌فرمایند که الوجه الأول: ... «وجوه اشتراط البلوغ والرشد، الوجه الأول: معتبرهٔ ابي الحسين الخادم أحد وجوه إثبات شرطية البلوغ والرشد هو معتبرهٔ ابي الحسين الخادم». این‌که تعبیر به معتبره می‌کند، یک تعبیر دیپلماسی است. چون اگر بخواهی بگویی صحیحه هست شرایطی دارد، بخواهی بگویی موثقه هست شرایطی دارد، بخواهی بگویی حسنه هست شرایطی دارد. درست؟ باید بروی آن‌ها را پیدا کنی، آن شرایط را. اما جامع این‌ها بالاخره معتبر است. حالا یا حسنه است یا صحیحه است یا ... مثلاً یک فردی در سند است، نمی‌دانی این عدل امامی است یا نه، ثقه‌ی غیرامامی است. اگر ثقه‌ی غیرامامی باشد؛ یعنی مثلاً واقفی باشد، کیسانی باشد، زیدی باشد، فلان و این‌ها باشند، این خبر می‌شود موثقه. اگر همه‌شان عدل امامی باشند به حسب اصطلاح، این سند می‌شود چی؟ صحیحه. خب

حالا این که ما بفهمیم این آدم حالا واقفی بوده یا نه؟ کار می برد دیگه. آن که ملاک حجیت است آن است که ثقة باشد. دیگه فلذا بسیاری از فقهاء در این مقامات برای این که وقت شان صرف این نشود که حالا حتماً تعبیر بخواهند بکنند طبق آن اصطلاح می گویند معتبره. این معتبره یک عنوانی است که جامع است. صحیحه باشد معتبره هم هست، موثقه باشد معتبره هم هست. حسنه بنابراین که ما بگوییم خبر حسن حجت است معتبره هست. فلذا این جوری به کار می برند که دیگه وقت را صرف آن ریزه کاری ها و آن خصوصیات نخواهند بکنند. البته این برای کسانی خوب است که تعدی از مرجحات منصوصه نمی کنند. اما اگر ما قائل شدیم به این که در باب تعارض از مرجحات منصوصه می توانیم تعدی کنیم کما علیه شیخ الاعظم در رسائل، خب ایشان می گوید بله. اگر یک روایت، دوتا روایت متعارض بودند، یکی سندش صحیحه بود، یکی موثقه بود. ایشان می گوید آن صحیحه را ما بر موثقه مقدم می داریم طبق آن فتوا می دهیم. بنابر تعدی از مرجحات منصوصه. آن جا نافع است به درد می خورد. اما اگر یک کسی بگوید نه، ما دلیلی بر تعدی نداریم. فلذا آن جا هم اثری ندارد. خب «هو معتبره ابي الحسين الخادم ببيع اللؤلؤ» که ایشان فروشنده لؤلؤ هم بوده است. «عن ابي عبد الله عليه السلام قال: سألته ابي وانا حاضر عن اليتيم متى يجوز امره». می گوید پدرم سؤال کرد از حضرت صادق علیه السلام در حالی که من هم حضور داشتم در مجلس. سؤال کرد از یتیم که چه وقت امر او نافذ می شود؟ کارهای او نافذ می شود؟ یتیم هم عبارت است از، یتیم کنایه از عدم بلوغ است نه این که حتماً پدرش را از دست داده، یتیم یعنی کسی که بالغ نشده. این درست است به این فرد مثال زده، آورده ولی مقصود این خصوصیت نیست. مقصود این است که هنوز چون وقتی بالغ می شود از یتیم خارج می شود دیگه. مقصود این است که وقتی که هنوز بالغ نشده. «قال: حتى يبلغ أشده». حضرت فرمود که تا این که برسد به کمال قوت. أشد یعنی کمال قوت. «قال وما أشده؟» خب کمال قوت که معلوم است یک امر کنائی است. سؤال کرد که آن به کمال قوت رسیدن کی هست؟ علامتش مثلاً چی هست؟ «قال احتلامه» حضرت فرمود الا این که محتلم بشود. «قال قلت» عرض کردم که آقا این احتلام خب یک نفر ممکن است بیست سالش هم بشود محتلم نشود این چی؟ «قال قلت: قد يكون الغلام ابن ثمان عشرة سنة أو أقل أو أكثر ولم يحتلم» یعنی

می‌خواهید شما بفرمایید بیست سالتش هم شد هنوز محتمل نشده این امرش نافذ نیست؟ حضرت فرمود: «قَالَ: إِذَا بَلَغَ وَكُتِبَ عَلَيْهِ الشَّيْءُ جَازَ أَمْرُهُ» حضرت فرمودند هر وقت بالغ شد و دیگر نوشته می‌شود پای او کارهایی که انجام می‌دهد. یعنی قبلاً در روایات دیگر گفته شده که بلوغ علائمی دارد یکی اش احتلام است، یکی اش سن است، یکی اش امور آخر است که در روایات ذکر شده و در آن روایات گفته شده وقتی که بالغ شد آن وقت دیگر آن خطایی که خدای متعال قرار داده که در قرآن شریف هم به آن تصریح کرده این‌ها دیگر می‌نویسند. کار خوبش را می‌نویسند کار بدش را می‌نویسند، گنااهش را می‌نویسند و کار حسنه‌اش را هم می‌نویسند. حضرت فرمود وقتی به آن جا رسید آن جا امرش نافذ است. فرموده که «اذا بلغ» حالا من، یعنی حضرت کأنّ می‌خواهند بفرماید آن جا یک مصداقی به تو گفتم که احتلام و الاقاعده‌ی کلی این است «و إِذَا بَلَغَ وَكُتِبَ عَلَيْهِ الشَّيْءُ» این جا «جَازَ أَمْرُهُ» مگر این که سفیه باشد او ضعیف باشد. بله اگر بالغ بشود اما آدم سفیهی است یا ضعیف است به جوری که نمی‌توند تشخیص بدهد امور را، کلاه سرش می‌رود این جا نه، امرش نافذ نیست. «يَتَحَصَّلُ مِنَ الرَّوَايَةِ أَنَّ تَصَرُّفَاتِ الصَّبِيِّ قَبْلَ الْبُلُوغِ وَ الرَّشْدِ» که از این «الا ان يكون سفیهاً أو ضعيفاً» می‌فهمیم که رشد شرط است، از آن بلوغ هم که فرمود که «اذا بلغ» پس این روایت از آن دو مطلب استفاده می‌شود یکی اشتراط بلوغ است یکی اشتراط این که سفیه نباشد، ضعیف نباشد که نبودن این‌ها یعنی رشید باشد. خب «و إحدى تلك التصرفات» حالا پس از این روایت این مطلب استفاده می‌شود که تصرفات صبی قبل از بلوغ و رشد نافذ نیست. حالا یکی از آن تصرفات چی هست؟ این که بیایند این‌ها بانک تشکیل بدهند، صندوق تشکیل بدهند، فلان مؤسسه را بخواند تشکیل بدهند، خب این امری از امورشان است دیگر، حضرت فرمود نه، تا بالغ نشود این امرشان نافذ نیست. «و إحدى تلك التصرفات هو تأسيس الشخص الاعتباری» مثل شرکت. «فإذا لیس هذا التصرف نافذاً قبل البلوغ و الرشد.» فاذاً یعنی حالا که یکی از آن تصرفات عبارت است از تأسیس شرکت و امثال ذلک پس این تصرف طبق این روایت شریفه نافذ نیست قبل از بلوغ و رشد. «إشکال علی الاستدلال بمعتبرة أبي الحسين الخادم لا تشمل الرواية التصرفات غير المُلزِمة للصبي و السفیه كقبول الهبة؛ و فی هذا الشأن يمكن سرد ثلاثة تقریبات» اشکالی که به استدلال به این روایت

شده این است که این روایت شامل تصرفات غیر ملزمه نه بر صبی که بالغ نشده نه بر کسی که حالا ولو بالغ شده ولی رشد ندارد نمی‌شود. توضیح مطلب این است که یک سلسله تصرفاتی هست که تعهدی، مسئولیتی به ذمه‌ی انسان می‌آورد، مثل این که یک چیزی را می‌فروشد، خب چیزی را که می‌فروشد باید ثمنش را اداء کند، باید مثن را در اختیار مشتری قرار بدهد، اگر می‌خرد باید ثمن را در اختیار مشتری قرار بدهد، باید آن متاعی را که خریده آن را بردارد ببرد، نمی‌تواند باقی بگذارد توی انبار او، توی مغازه‌ی او، آن ملک او هست می‌گوید آقا چرا این جا را تصرف کردی؟ این جا را من کار دارم. پس بنابراین این‌ها یک بیع و شراء و اجاره و امثال ذلک این‌ها یک مسئولیت‌هایی به گردن می‌آورد. اما یک چیزهایی هست که این مسئولیت‌ها را به گردن نمی‌آورد، مثل این که یک کسی یک چیزی به آدم می‌بخشد. خب این ببخشد، قبول بکند، این مسئولیتی در مقابل این به گردنش نمی‌آید. حالا گفته می‌شود که در این روایت از این روایت استفاده می‌شود آن اموری که مسئولیت‌آور است آن امور بلوغ در آن شرط است، رشد در آن شرط است. اما اموری که این چنینی نیست آن نه. فلذاست می‌خواهد استفاده را بکند که از این روایت استفاده نمی‌شود اگر عده‌ای نوجوان غیر بالغ، مثلاً چهارده سالش است یعنی بالغ نشده، امارات دیگر بلوغ هم ندارد، این چهار پنج تا مثلاً نوجوان این جوری آمدند گفتند آقا ما می‌خواهیم یک مؤسسه‌ی خیریه‌ای تشکیل بدهیم، انشاء کردند و رفتند پدرشان این عمو فلان امر خیر را هم دیدند گفتند آقا ما یک چنین مؤسسه‌ای درست کردیم یک مدیرعامل هم گذاشتیم که آقای فلان است که می‌شناسید او را خیلی آدم محترمی است، آدم متدینی است و وارد به کار است. شما هم بیایید یک اموالی را برای این‌جا اختصاص بدهید حالا یا وقف کنید یا تملیک کنید چنین چیزی. این چه اشکالی دارد؟ نه اموال خودشان را می‌خواهند تصرف بکنند که بگوییم بالغ نیست این، اموال خودتان را می‌خواهید سرمایه‌گذاری بکنید حق ندارید، بلکه فقط می‌خواهند انشاء یک مؤسسه‌ی خیریه بکنند، تابلو برایش می‌زنند، مکانی را به خدمت شما عرض شود یک جایی مثلاً مسجد حتی، توی مسجد می‌گویند آقا ما یک صندوق خیریه‌ای درست کردیم ای مصلین ای نمازگزاران کمک کنید به این صندوق، ما خودمان هم تصرف نمی‌خواهیم بکنیم، آن فلان آقای که امام جماعت مسجد یا فلان آقای که چیزی است

این را قرار بدهیم که ایشان مدیرعاملش باشند، خب این چه اشکالی دارد این جا؟ این جا که مسئولیتی نیست، تصرفی در اموالش نمی‌خواهد بکند، از این روایت استفاده نمی‌شود که این است، خب چطور از این روایت استفاده نمی‌شود سه تقریب دارد. تقریب اول این است که در وسائل الشیعه‌ای که محقق ربانی رضوان‌الله علیه ایشان از کسانی است که وسائل را اولین بار که به این شکل چاپ شد اولین بار مرحوم آقای ربانی شیرازی تعلیقه زدند و تصحیح کردند که الی الیوم بهترین تعالیق مال ایشان است و تصحیح مال ایشان است که البته تا پایان وسائل نشد، تا جلد پانزدهم شانزدهم آن چاپ شد. خب ایشان در آن جا نقل می‌کند که در نسخه‌ی ایشان این است که یجوز امره علیه، یک کلمه‌ی علیه دارد، امره علیه مشروط به بلوغ و رشد است اما آن جا که امره علیه نیست، یعنی چیزی به گردش نمی‌آورد، مسئولیتی به گردش نمی‌آورد، پس آن را شامل نمی‌شود. بنابراین چون آن نسخه‌ی علیه وجود دارد با وجود کلمه‌ی علیه نمی‌توانیم بفهمیم که این اشتراط بلوغ و این‌ها در تمام موارد وجود دارد. البته این اشکال قهراً مال بلوغ است ولی رشد را که حالا بعداً خواهیم گفت رشد نه معلوم است که عقلانی هم نیست که شارع بفرماید ...

س: ... 27:34

ج: حالا شاید فرمایشی که می‌فرمایید بیاید یعنی بعد از صحبت‌هایی که می‌شود فعلاً ...
« لا تشمل الروایة التصرفات غیر المُلزِمة للصبی و السفیه کقبول الهبة » که ملزم نیست « و فی هذا الشأن یمكن سرد » و ارأئهی ثلاث تقریبات. این سرد یعنی ارأئهی پشت سر هم و متعاقباً.
«التقریب الأول: جاء فی کتاب الوسائل الذی حققه المحقق البارِع» بارِع باید باشد با عین، آن چون ظاهراً وقتی شفاهی گفته می‌شود آن تایید است این جور، باری یعنی آفریننده، بارِع یعنی کسی که مهارت دارد و دقیق است «حققه المحقق البارِع عبد الرحیم الربانی الشیرازی رحمه الله» او «جاء فی کتاب الوسائل» چی آمده؟ «جاز علیه امره» کلمه‌ی علیه دارد «و هذا النقل کما قیل» این نقل این وسائل طبق نسخه‌ی ایشان «مطابق للنسخة المقابلة بالنسخة المكتوبة بخط المؤلف» با نسخه‌ای که مقابله شده و نوشته شده به خط مؤلف که خود صاحب وسائل باشد این با آن مطابق است که این علتش هم این است که آقای ربانی در اول آن

کتاب وسائل نوشتند که مرحوم علامه طباطبائی بخشی از وسائل که به خط مؤلف بود ایشان داشتند آن را در اختیار ما گذاشتند که وسائل که می خواستیم چاپ بکنیم با آن نسخه مقابله می کردیم. با نسخه ای که به خط خود صاحب وسائل بوده که پیش مرحوم آقای علامه طباطبائی بوده، بخشی اش هم پیش مرحوم آقای حجت رضوان الله علیه بوده.

خب می فرماید «و یحتمل أنّها مأخوذة من نسخة مصدر الحديث» و احتمال داده می شود که این که آن نسخه، آن نسخه ای که مقابله شده با خط مؤلف این مأخوذ باشد از نسخه ای مصدر حدیث که مصدر حدیث هم کتاب خصالی است که کتاب خصال هم اتفاقاً مشتمل بر این زیاده است «و علیه فالحديث ناظر فقط إلى التصرفات الملزمة للصبي و السفیه كالبيع و ما شاکله» اجاره مثلاً، مزارعه، مساقاة و امثال این ها و نکاح و مثلاً طلاق و امثال ذلك. «و لا تشمل الفعل غیر الملزم للصبي و السفیه» فعلی که الزام آور نباشد، مسئولیت آور نباشد شامل نمی شود چون علیه ندارد «كقبول الهیة. و مع الشک فی النسخ لا يمكن التمسک بالحديث للتوصل إلى حجر مطلق تصرفاته» و اگر ما شک کردیم که آیا این نسخه ای که آقای ربانی تصحیح کرده درست است یا نسخه های دیگری که این علیه را ندارد توی وسائل. خب وقتی شک کردیم پس نسخه ای صحیح برای ما معلوم نیست. وقتی معلوم نشد ما به این دلیل نمی توانیم تمسک کنیم بر این که آن از اطلاعات دست برداریم، اطلاعات به ما فرموده چی؟ «احل الله البيع»، «تجارة عن تراض» این ها را هم می گیرد درست؟ خب برای رفع ید از آن ما باید دلیل مسلم داشته باشیم؛ دلیلی که مردد است بین ما یصح الاستدلال به و ما لا یصح الاستدلال به، نمی توانیم به آن تمسک کنیم برای تقیید. پس بنابراین در مواردی که ملزم نباشد قهراً دلیل نداریم.

س: ... 31:43

ج: ولی بلوغ هم توی آن نیست که، ناس است هر کسی که چیز عقلانی داشته باشد بحساب یک نوجوانی که چهارده سالش است یا پانزده سالش است نزدیک به بلوغش است توی عقلاء که اشکال ندارد «احل الله البيع» چرا او را نگیرد؟ ما اگر دست از «احل الله البيع» برمی داریم به خاطر این روایات است درست؟ و الا

خودش که اطلاق دارد. این روایت هم وقتی این جا را شامل نمی‌شود که ملزمی نباشد خب باید دست از «احل الله البيع» نمی‌توانیم برداریم که.

س: 32:20

ج: بله بله، آره چون این روایت دلالت می‌کند بله. پس این روایت یعنی می‌خواهد بگوید تمام مدعی را اثبات نمی‌کند اخص از آن.

«و مع الشک فی النسخ لا یمكن التمسک بالحديث» برای رسیدن به حجر و منع مطلق تصرفات صبی و سفیه «و بناء علیه لو أنشأ أحد من الصبيان جمعیه خیریه لجمع التبرعات» این جا «فلا یستفاد من الروایات بطلان هذا التصرف.» بگوییم این مؤسسه درست نشد، این نه، چون آن جا علیه توی آن نیست.

س: 33

ج: نه دیگر آن را که انجام نمی‌دهیم آن را شرکت انجام می‌دهد، تصرفات این‌ها نیست، ببینید شخصیت اعتباری را اگر قائل شدید این‌ها مؤسس هستند اما آن تصرفات مال شرکت است، شرکت یک امر اعتباری می‌شود تصرفات می‌شود مال او.

«الجواب: جاءت هذه الروایة من دون لفظ علیه فی نسختین من کتاب الوسائل، إحداها منسوبة للمؤلف، و الأخرى علیها تصحیح المؤلف نفسه، و نبّه إلى أن لفظ «علیه» مکتوب فی متن النسخة المصححة للوسائل و لكنّ المصحح ضربَ علیها» جواب این است که دو نسخه از وسائل بله یک نسخه که آقای ربانی تصحیح کرده این جور علیه دارد، ولی نسخ دیگر وسائل که آن‌ها هم گفته می‌شود به خط مؤلف هستند و ایشان تصحیح کرده، توی آن‌ها نیست، این از یک طرف. از طرف دیگر خود خصال هم که مراجعه می‌کنیم این جور نیست که توی هم‌اش باشد در نسخه‌های وسائل این جور نیست و سوم این که همین روایت را نجاشی در تفسیر از عبدالله بن سنان نقل می‌کند، آن جا باز علیه ندارد و متأسفانه متأسفانه متأسفانه تفسیر نجاشی تفسیر بسیار خوبی است روایات بسیار خوبی در آن هست اما یک آقای آمده لطف کرده اسناد را حذف کرده. سند تا نجاشی تا امام را حذف کرده فقط راوی متصل به امام و مباشر را باقی گذاشته. ولذاست که هم‌اش شده

مرسله، و ای کاش چنین کاری نمی‌شد. الان به روایات نجاشی ما نمی‌توانیم تمسک کنیم مگر این که مکرر باشد، یک قرائنی باشد که اطمینان‌آور باشد. حالا

س: 35

ج: عیاشی نسبت تام، عیاشی که من المعتبرین هستند من الثقات الاجلاء است، ایشان نسبت جازم نداده سند نقل می‌کند تا می‌رسد به عبدالله بن سنان، عبدالله بن سنان می‌گوید قال الامام علیه السلام. لعلّ عبدالله بن سنان هم در همین مجلسی که این بابای ابی الحسین خادم سؤال کرده وجود داشته، او هم بوده، ولذا تقریباً شبیه همین را نقل می‌کند از امام علیه السلام آن عبدالله بن سنان. مجموع این‌ها بعید نیست که برای انسان اطمینان حاصل بکند که کلمه‌ی علیه ندارد.

می‌فرماید: «جاءت هذه الرواية من دون لفظ عليه» در دو نسخه از کتاب وسائل که یکی از این دو نسخه منسوب است به جناب مؤلف و نسخه‌ی دیگر بر اوست تصحیح مؤلف که ولو مال خودش نبوده اما تصحیح فرموده «و نَبّه إلى أن لفظ «عليه» مكتوب في متن النسخة المصححة للوسائل» و در آن نسخه‌ی دیگر تنبیه داده شده به این که لفظ علیه نوشته شده است در متن نسخه‌ای که مصحح‌های برای وسائل است «و لكن المصحح» بعد خودش «ضَرَبَ عليها» یک خط روی آن کشیده «و كذلك لا يوجد هذا اللفظ في نسخ خطية أخرى لكتاب الخصال، و غيره من الكتب التي نقلت الخبر المذكور عن عبد الله بن سنان.» و هم‌چنین غیر خصال از کتبی که نقل کرده است این خبر را از عبدالله بن سنان که گفتیم در عیاشی است «و كذلك في نقل مشابه في التهذيب» و هم‌چنین در نقلی که مشابه این نقل است که در تهذیب روایت شده از ابن سنان، آن‌جا تصریح به عبدالله ندارد ابن سنان دارد ولی ظاهر همین عبدالله بن سنان باشد. «و هذه أمور تفيد الاطمئنان بأن الزيادة من خطأ النسخ عليه» بنابراین روایت علیه اگر نداشته باشد شامل این مورد هم می‌شود، پس اشتراط بلوغ و رشد از این معتبره‌ی ابی الحسین الخادم می‌توان استفاده کرد. این تقریب اول و جوابش، تقریبات بعدی را هم ان شاء الله بعد. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان